

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

تحقیق مرحوم اصفهانی

بحث در تحقیق مرحوم محقق اصفهانی اعلی الله مقامه الشریف در بحث تحصیل اغراض است. مرحوم اصفهانی به طور کلی به دنبال پاسخ این سؤال است که تحصیل کدام غرض و ملاک واجب است؟ مرحوم اصفهانی اظهار می دارد: « آن تحصیل الغرض تارة يجب عقلاً لنفسه من دون نظر إلى الأمر و موافقته أو إسقاطه و أخرى، يجب عقلاً مقدّمة لإسقاط الأمر المنبعث عنه حيث لا يسقط المعلول إلا بسقوط علته و ثالثه، يجب شرعاً لباً نظراً إلى أن ما يجب لفائدة، ففي الحقيقة تلك الفائدة هي المطلوبة أولاً و بالأصالة، و محصلها مطلوب ثانياً و بالتّبع »؛ سه نوع غرض داریم. يك غرضي كه لزوم عقلي نفسي دارد. يعني محتاج به امر شارع نیست. عقل می گوید خود این غرض به نفسه لزوم تحصیل دارد. نوع دوم آن است كه وجوب عقلي مقدّمی دارد يعني غرضي است كه مقدمه است براي اسقاط يك امر. و وجوب در آن امر منبعث از این غرض است. سوم آنجایی است كه غرض وجوب شرعي لبّي دارد كه اینها را توضیح می دهیم.

در ادامه می فرمایند قسم اول كه غرض وجوب عقلي نفسي دارد خودش دو نوع است: « آن لزوم تحصیل الغرض لنفسه، تارة يراد به الغرض بما هو غرض أي المصلحة الباعثة الدّاعية، فسيبيله سبيل موافقة الأمر بما هو أمر المولى أو تحصیل مراد المولى بما هو مراده. و أخرى تحصیل ذات الغرض أعنى نفس المصلحة اللّزوميّة بذاتها و لذا لا ريب في أنّه إذا علم بأنّ ولد المولى غريق و لم يلتفت إليه المولى حتّى يدعوّه إلى إرادة إنقاذه و البعث نحوه يجب عليه عقلاً إنقاذه، لكونه ذا مصلحة لزوميّة بحيث لو التفت إليها المولى لانتقدح في نفسه الدّاعي إلى البعث إليه »؛ گاهی اوقات غرض بما هو غرض مطلوب براي مولاست؛ يعني خود آن ملاك و خود آن مصلحت داعیه، می فرمایند چنین موردی فسیبيله سبيل موافقة أمر المولى بما هو امر المولى، آن جایی كه غرض بما هو غرض مطلوبیت دارد حكمش از نظر موافقت و مخالفت حكم خود امر را دارد.

نوع دوم در جایی است كه ذو الغرض براي مولا مطلوب است، يعني آنكه داراي این غرض است مطلوب براي مولاست. مثل این مثال معروف كه اگر يك عبدي دید فرزند مولا در حال غرق شدن است و مولا هم اصلاً به این موضوع توجهی ندارد تا امر به نجات او كند، اما عبد می داند كه اگر مولا التفات پیدا كند چنین امري را می كند! نجات این فرزند مطلوب براي مولاست. اینجا می فرمایند خود عبد باید این عمل را انجام بدهد و نیازی به امر مولا هم ندارد، نجات ولد يك غرضي است كه عقلاً نجات يك انسان لازم است ولي آنچه مهم است این است كه این فرزند مولاست و براي مولا اهميت دارد لذا نیاز به امر ندارد. حالا این تقسیم خیلی مهم نیست كه مرحوم اصفهانی فرمودند، يعني اینکه ما بیائیم قسم اول را، يعني آنجایی كه غرض وجوب عقلي نفسي دارد، بگوئیم این دو قسم است، يك قسم در جایی است كه غرض بما هو غرض مراد و مطلوب است و قسم دوم در جایی كه ذو الغرض مطلوب است، نجات این فرزند كه فرزند می شود ذو الملاك، این خیلی اهميتي ندارد.

مرحوم اصفهانی می‌فرماید در مواردی که غرض وجوب عقلی نفسی دارد، کجا باید این غرض و ملاک را محقق کنیم؟ آنجایی که مکلف از یک راهی علم به این غرض پیدا کند. اگر فرض کنیم که یک غرضی اصلاً نیاز به امر ندارد، خودش عقلاً لازم التحصیل است، حالا به عقل مراجعه کنیم عقل می‌گوید این گونه اغراض جایی است که با به یک دلیلی علم پیدا کنید، بعبارة اُخري اغراض واقعیّه که مکلف علم به او ندارد، این عقلاً تحصیلش لازم نیست و این را من اضافه می‌کنم (ولو در کلام ایشان هم نیامده) بعضی قائل‌اند اگر انسان احتمال وجود یک ملاکی را در یک موردی بدهد، احتمال وجود یک غرضی را در یک موردی بدهد، برخی قائل‌اند که عقل می‌گوید این شخص باید این عمل را انجام بدهد و حقّ المولویّه چنین اقتضائی دارد. مرحوم اصفهانی در همین جا می‌فرمایند در جایی که عبد علم به غرض ندارد، اگر موافقت با آن غرض نکرد عقل او را خارج از رقیّت و عبودیت نمی‌داند، یعنی درست نفی این مسلک حقّ الطاعه‌ای است که قبلاً هم ما گفته بودیم که مرحوم محقق اصفهانی این را قبول ندارد.

ایشان در اینجا در این اغراضی که وجوب عقلی ذاتی دارد و نیاز به امر ندارد، می‌فرماید «فبأنّ تحصيل الغرض إنّما يجب إذا انكشف بحجة شرعية أو عقلية» اگر ما از یک حجّتی، علم به این غرض پیدا کردیم باید انجام بدهیم «للاغرض الواقعي الذي لا حجة عليه عقلاً و لا شرعاً» اما یک غرض واقعی که مولا دارد و ما علم به آن نداریم، هیچ دلیلی برای ما قائم نشده که مولا چنین غرضی دارد، «فإنّه كالأمر الواقعي والإرادة الواقعيّة التي لا حجة عليهما» مثل یک امری است که مولا در واقع دارد و هنوز به مکلف نرسانده، آن امری که مولا در واقع دارد و هنوز به مکلف نرسانده وجوب امتثال ندارد، یا آنچه روشن‌تر، مولا یک اراده‌ی واقعیّه دارد ولی هنوز اراده را ابراز نکرده، هیچ عقلی نمی‌گوید که این اراده واقعیّه لزوم امتثال دارد حتّی اگر انسان احتمالش را بدهد. می‌فرماید «فإنّه ليس من زيّ الرقيّة و عدم الخروج عن رسم العبوديّة تحصيل أغراض مولاه الواقعيّة التي لا حجة عليها» جزء قانون مولا و عبد و رقیّت و مولویت نیست که بگوئیم آن اغراض واقعی مولا را باید انجام بدهیم، عقل نمی‌گوید تو باید به نحوی زندگی کنی و عمل کنی، که اگر احتمالاً یک چیزی مورد غرض واقعی مولا باشد و مولا برای شما بیان نکرده باشد آن را هم شما باید انجام بدهید.

پس ایشان می‌فرماید غرضی تحصیلش واجب است که ما حجّتی بر او داشته باشیم، یک حجّت شرعی بیاید بگوید «هذا غرضٌ للمولا» یا یک حجّت عقلی و دلیل عقلی بگوید هذا غرضٌ للمولا، اما اگر ما حجّتی نداشته باشیم، احتمال می‌دهیم، این احتمال در اینجا اثری ندارد!

در فقه و در مسئله حفظ نفس وقتی از آقایان پرسیده می‌شود که چه دلیلی بر وجوب حفظ نفس، و حرمت خودکشی وجود دارد؟! به این آیه شریفه «**و لا تلقوا بأيديكم إلى التهلكة**» تمسک می‌کنند که جواب دارد که آن آیه مربوط به این است که در مورد اتفاق نه زیاد اتفاق کنید و نه کم اتفاق کنید و طوری نباشد که هر چه دارید اتفاق کنید که خودتان به هلاکت بیفتید، اصلاً ربطی به کشتن نفس ندارد. حالا اگر فرض کنیم هیچ دلیل ظاهری نداشته باشیم، می‌گوییم عقل می‌گوید حفظ نفس واجب است به عنوان یک ملاک لزومی ذاتی حفظ نفس لازم است، نه اینکه بگوئیم نفس را مراقبت کنید برای اینکه می‌خواهید نماز بخوانید، نه! آنهایی هم که کافرند به عقل سالم و سلیم خودشان مراجعه می‌کنند، حفظ نفس لازم است. اینجا که عقل اینطور درک می‌کند دیگر نیازی به امر از شارع وجود ندارد، همین ملاک باید تحصیل شود، بنابراین این ملاکات این چنینی اگر یک حجّت شرعی یا حجت عقلی برایش قائم شد تحصیلش لازم است اما مادامی که انسان علم به او ندارد تحصیلش لازم نیست.

اینجا در عبارت مرحوم محقق اصفهانی مطلب دومی ذکر شده که ما هر چه فکر کردیم نقل این مطلب دوم چه فایده‌ای دارد و چه ارتباطی می‌تواند با ما نحن فیه داشته باشد نفهمیدیم، حالا شاید یک جهتی در ذهن شریف مرحوم اصفهانی بوده، عبارت را می‌خوانم، ایشان می‌فرماید «الأمر بشيء يصلح للكشف عن سنخ غرض يفي المأمور به و لا يصلح للكشف عن سنخ غرض لا يفي به»؛ می‌فرماید امر به یک شیء کاشف از یک غرضی است، کدام غرض؟ می‌گوید این مأمور به را اگر انجام بدهی آن غرض درونش هست، اما امر نمی‌گوید شما با این مأمور به یک غرض دیگری که ربطی به این مأمور به هم ندارد محقق می‌کنی، مطلب فی نفسه درست است. بین مأمور به و آن غرض، بین امر و آن غرض، رابطه‌ی علی و معلولی است و باید سنخیت داشته باشد،

غرضي که در صلاة محقق مي‌شود در زکات محقق نمي‌شود و بالعکس! اصل مطلب درست است اما آوردن اين مطلب در اینجا ارتباطش با ما قبل را ما نفهميديم که به چه نحوي است؟ حالا خودتان دقت کنید ببينيد که شما چيزي متوجه مي‌شويد به ما بفرماييد.

مرحوم اصفهاني نتیجه‌گيري مي‌کند مي‌فرمايد در آن جايي که غرض، غرض عقلي نفسي باشد ما گفتيم نيازمند به حجّت، حالا اگر در ما نحن فيه، يعني در دوران بين اقل و اکثر، کسي علم اجمالي را بپذيرد و انحلال را انکار کند، بگويد انحلالي در کار نيست، مي‌فرمايد علم اجمالي به تکليف علم اجمالي به غرض هم هست، يعني اینجا که مي‌دانيم شارع يا اقل را واجب کرده يا اکثر، مي‌گوئيم علم اجمالي به تکليف، علم اجمالي به غرض هم هست. وقتي علم به غرض شد، پس ما براي غرض دليل داريم، حجّت عقلي داريم، چون عقل اين امر را و اين علم اجمالي را حجّت قرار داده، پس اینجا روي اين مبنا بايد اکثر را بياوريم. بعد مرحوم اصفهاني مي‌فرمايد آن وقت نتیجه‌ي اين مطلب اين مي‌شود که اين دليل دوم آقایان مبتني بر دليل اول شد، در حالي که اينها بايد دليل دوم را طوري بيان کنند که مبتني بر دليل اول نشود، اين قسمت اول. دو قسمت ديگر در کلام اصفهاني مانده؛ در ادامه از غرض نوع دوم را بحث می‌کنند، غرض نوع دوم آن است که وجود مقدّمی عقلي دارد، چرا به آن مي‌گوئيم مقدّمی؟ چون مقدمه است براي اسقاط يك امري، يعني لو لا آن امر، اين غرض وجوب تحصيل ندارد.

اینجا چهار مطلب در کلام مرحوم اصفهاني هست اما براي اینکه ذهن شما خيلي مشوش و پراکنده نشود، لبّ اين چهار مطلب را اینجا عرض مي‌کنيم؛ مرحوم اصفهاني در غرضي که مقدمه است براي اسقاط امر، مي‌فرمايد چون غرض مقدمه براي اسقاط امر است، غرض مقدمه آن امري است که فعليت دارد! يعني اذا كان الأمر فعلياً يكون الغرض فعلياً، آن وقت در دوران بين اقل و اکثر، الآن امر فعلي به چه چيز داريم؟ به اقل، اکثر يا هر دو؟ در اقل و اکثر الآن امر فعلي متوجه اقل است. آنکه بالفعل يقين داريم امر دارد اقل است، پس اين غرضي که در دايره‌ي اقل است تحصيلش لازم است، بگوئيم احتمال مي‌دهيم در اکثر غرض باشد، مي‌گوئيم بله احتمال مي‌دهيم اگر آن غرض در اکثر براي مولا فعليت داشت مولا بايد از يك راهي ولو به نحو جعل وجوب احتياط ما را متوجه کند، اين هم قسم دوم.

ولي آنچه که مهم است غرض نوع سوم است؛ يعني يك ملاکاتي که وجوب شرعي دارد و شرعي لبّي است، به عنوان لفظ به آن تصريح نشده، اما ما مي‌دانيم شارع واقعاً اين غرض را دارد. مرحوم اصفهاني مي‌فرمايد اينها هم دو نوع است؛ مي‌فرمايند احکام شرعيّه تارةً مستند به احکام عقليّه است و آخري لا تكون مستندةً إليها، گاهي يك حکم شرعي پشتوانه اش حکم عقلي است ولي گاهي اينطور نيست! مي‌فرمايد اگر يك حکم شرعي پشتوانه اش يك حکم عقلي باشد اين حکم شرعي از نظر ملاك مثل همان حکم عقلي است يك قانوني را اینجا مرحوم اصفهاني بيان مي‌کند که اين را براي هميشه به ذهن‌تان بسپاريد که مي‌فرمايد در احکام عقليّه، حيثيات ولو حيثيات تعليليه باشد اما تمام حيثيات تعليليه در واقع حيثيت تقبيديه است. ببينيد چقدر پختگي و مهارت مي‌خواهد کشف چنين قانوني! بايد گفت در اینجا مرحوم محقق اصفهاني اين قانون عقلي را کشف کرده، حيثيات تعليليه در احکام عقليّه حيثيات تقبيديه هستند. ايشان مثال مي‌زند مي‌فرمايد اگر انسان کسي را براي تاديب بزند، مي‌گويند ضربه للتأديب، اين للتأديب به حسب ظاهر حيثيت تعليليه است، مي‌گوئيم به چه علتي شما او را زدي؟ مي‌گويد للتأديب، چون للتأديب است مي‌گوئيم الضرب حسن ولي روي اين بيان اصفهاني نبايد بگوئيم ضرب بما هو ضرب حسن بلکه آنچه واقعاً حسن است تأديب است. ضرب حسن و قبح ندارد و ملاکي هم ندارد!

بعبارةً آخري تمام حيثيات تعليليه خودش موضوع براي حکم عقل است، خودش موضوع مي‌شود براي حکم عقل، شما مي‌گوئيد الضرب للتأديب حسن واقعاً اين است که برمي‌گردد به اینکه التأديب حسن، يعني خود ادب که حيثيت تعليليه است موضوع براي حکم عقل واقع مي‌شود، عقل راجع به ضرب اصلاً نظري ندارد که قبيح است يا حسن است، اما عقل تأديب را حسن می‌داند. اگر يك حکم شرعي پيدا کرديم که پشتوانه‌ي آن يك حکم عقلي است، يعني خود اين حکم شرعي مستند به يك حکم عقلي است، بايد با ملاکي که در اين حکم شرعي هم هست همان معامله‌اي را بکنيم که با ملاك در حکم عقلي مي‌کنيم، يعني

بگوئیم به عنوان حیثیت تقییدیه است. آنچه که خیلی مهم است در همین قسمتی است که الآن می‌خواهیم بحثش را بگوئیم، يك احكام شرعیه‌ای داریم مستند به احكام عقلیه نیست، وقتی مستند به احكام عقلیه نبود خودش يك ملاك مولوي شرعي دارد، ایشان می‌فرمایند در ملاكات مولوي شرعي اولاً لازم نیست که این ملاكات مولوي شرعي عین ملاكات عقلیه باشد این روشن است، عقل به ملاك العدل می‌گوید حسن، شارع به يك ملاك دیگری می‌گوید حسن. لازم نیست که شارع در ملاكاتش همان ملاك عقل را در نظر بگیرد، عقل به ملاك ظلم می‌گوید قبیح و شارع يك ملاك دیگری برای قبحش در اینجا دارد.

همان مطلبي که قبلاً ما گفتیم و حالا مؤیدی برای خودمان در این کلام اصفهانی پیدا کردیم. عرض کردم به نظر ما این تعبیر به عدالت تشریعی تعبیر صد در صد غلطی است، اینکه بگوئیم شارع در احكام عدالت را باید در نظر بگیرد غلط است، این را می‌گوئیم بعد می‌گوئیم پس اختلاف زن و مرد در ارث چیست؟ در دیه چیست؟ در شهادت چیست؟ صدها سؤال مطرح می‌کنیم و در جوابش هم می‌مانیم برای اینکه يك زیربنای اشتباهی را مطرح کردیم! چه کسی گفته ملاكات در این احكام، در باب ارث، البته اینها مطالبی است که در کلام اصفهانی نیست، شارع در احكام باب ارث ملاك دیگری دارد، اصلاً به ملاك عدالت توجه نشده، مرحوم اصفهانی می‌فرماید لایزم که ملاكات در احكام مولویّه‌ی شرعیّه عین همان ملاكات حسن و قبح عقلی باشد که حرف بسیار مهمی است. حالا در آستانه‌ی سالگرد شهادت شهید مطهری رضوان الله تعالی علیه هستیم ولی یکی از مطالب ایشان که مورد اشکال است به نظر ما همین است که در بعضی از نوشته‌هایشان فرمودند چرا روی این آیه شریفه «اعدلوا هو أقرب للتقوي» فقها نیامدند بحث کنند و مسئله‌ی ملاك عدالت را مطرح کنند، این فرمایش ایشان با این مبانی اصولی بزرگان ما قابل تطبیق نیست.

شارع در احكامی که جعل می‌کند خودش يك ملاكاتی را در نظر می‌گیرد، این ملاك لازم نیست که به ملاك عقل برگردد، به حسن و قبح عقلی برگردد.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين